

تن و وطن، گفتوگو و امید: مساله و راه حل

هادي خانيکي

همنشيني و همزيستي با سرطان بيشباهت به «زندگي قسطيني» نيست

لنگر از قافله ريگ روان ميچويي/ اي که از زندگي اميد ثبات است
ترا

صائب تبريزي

1) همنشيني و همزيستي با سرطان بيشباهت به «زندگي قسطيني» نيست، مدام بايد بداني که به جايي بدهکاري و چيزي را از جان و تن به گرو نهادهاي اما نبايد به پيشواز فنا و نابودي بروي. وضع جهان زيست سرطاني من هم در اين روزها به همين روال است: آزمائشها و تصويرها و معاينهها که آخرينهايش 15 فروردين بود خبر از سلامت مي دادند و فتور و سستي جسمي در مسير بازتوانياند، تا يك ماه ديگر و آزمونهاي ديگر «قسطندي» پرداخت شده است!

2) پس وقت دارم که باز به «گفتوگو و اميد» فکر کنم و بخوانم و بشنوم و بنويسم: روز شنبه 18 فروردين مدرسه مطالعات ديالوگ باشگاه اندیشه از من خواست که طرح بحثي در باب گفتوگو هم مساله و هم راه حل براي امروز ايران داشته باشم، موضوعي که به آن در کتاب «اندیشه پيشرفت و تحولات جديد جامعه ايران» در آغاز بيماري و پيش از بروز جنبش اعتراضی زن، زندگي و آزادي پرداخته بودم.

يكسال پيش از اين در روز شنبه 20 فروردين همانجا در حالي که بعد از امکان و امتناع گفتوگو در ايران خبر ابتلا به سرطان را با عموم مخاطبان به اشتراك گذاشتم در اين مدت دشواري و در عين حال سودمندی اثربخشي «گفتوگو و اميد» را در فرآيند درمان سرطان تن آزمودم، چنانکه سخت شدن و کمرمقي صحبت از اين دو مفهوم را در عرصه عمومي و فضاي رسانه اي نيز ديدم. گفتمان مسلط سياسي و رسانه اي در برابر «سرطان وطن» به سوي «امتناع گفتوگو» و چيرگي «ناميد اجتماعي» رفت و با تصلب رويکردها و ساختارهاي حاکميتي و رسمي در مواجهه با اعتراضها و خواستههاي جديد جامعه سخن گفتن از گفتوگو و اميد به مثابه راه حل براي جامعه دستخوش بحران و بيافقي و سياستزده شد.

3) پایه‌های گفت‌وگو مشاهده «وضعیت تکثر و تنوع در جامعه» و «پذیرش اندیشه به رسمیت شناختن دیگری در سیاست» استوار است و بدون توجه به این دو مهم نمی‌توان به امکان گفت‌وگو در جامعه اندیشید. درک وضع امروز جامعه مثل فهم حال و روز فردی نیازمند بازاندیشی و خوداندیشی در تجربه‌ها و ساحت‌ها و سطوح مختلف است. اساساً آغاز گفت‌وگو با دیگری، گفت‌وگو با خویش است و انسداد یا ناتوانی گفت‌وگو را در هر سطح اجتماعی و فرهنگی و سیاسی باید در میزان التزام به این مهم دید.

گفت‌وگو با خویشتن مستلزم این است که هر فرد و جریان و نهادی بتواند در هر دیدن و شنیدن و اندیشیدنی فهم پیشین خود را نقد کند و آنچه را بیشتر بدیهی و قطعی و درست می‌دانست مورد پرسش قرار دهد. به این اعتبار باید هر اندیشه‌ورز و کنشگری و هر جریان سیاسی یا سیاست‌گذاری به جای سخن راندن و توجیه کردن به یاد گرفتن و نقادی خویش رو کند. امروز هر نگاه و نهاد و جریانی که خود و دیدگاه خود را حق مطلق بداند سر از انکار بخشی از واقعیت‌های جامعه و زمانه درمی‌آورد و ناگزیر به خشونت و سرکوب روی می‌آورد. احساس استغنا که نه تنها کلان بلکه سطوح خرد را نیز در بر می‌گیرد. باید به هر نگاه و صدای متفاوتی احترام گذاشت و هر فرد و گروه و نسل و صنفی را آن‌قدر به رسمیت شناخت که سخنها و فهمشان موجب بازاندیشیدن و اصلاح دیدگاه‌های جزمی و متصلب شود.

4) ابتلا به فروبستگی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بی‌شباهت به ابتلای فرد به سرطان و مواجهه مدام با بیمارستان نیست، باید راهی به سوی «گشودگی» باز کرد و تجربه شخصی من در این یکسال نشان داد که این راه می‌تواند از میدان امید بگذرد، کارکرد امید امکان‌بخشی به گشودگی در کنار فروبستگی و نهایی ندانستن سیطره تنگناهاست. در وضعیت‌های بحرانی نمی‌توان حکم مطلق به حاکمیت فروبستگی داد، چنان که نباید بی‌دلیل هم به گشودگی افق‌ها دل بست. جامعه بحرانی با تعمیم تعبیر مهدی کمپانی زارع نویسنده کتاب ارزنده «در ستایش امید» سراچه ترکیب و تضاد است که در آن هیچ وضع نهایی وجود ندارد، زیرا متضادان در حال درهم ریختن اساس یکدیگرند... اینکه ما جانب بستگی یا گشودگی عالم را بگیریم، یا در پی هم آمدن آنها را سیری دائمی در این عالم بدانیم کاملاً به این مرتبط است که برای این دو چه قصه‌ای را روایت می‌کنیم.

پس می‌توان برای تن‌های بیمار و این جامعه زخم‌دیده به دنبال قصه‌هایی رفت که در انتهای آنها امید به چشم و به کار آید و می‌توان قصه‌هایی هم خواند و گفت که همه چیز را در نقطه پایان

می‌بینند. درست‌تر این است که به جای کشف آینده در پی ساختن آن باشیم.

5) نشستی علمی که در اوایل اسفندماه گذشته با عنوان «سلامت روان و رسانه» به مساله «تبعیض و سلامت روان» پرداخت به روشنی نشان داد که ایران امروز دچار ترومای جمعی شده و ناشنیده ماندن صدا از سطح فردی عبور و وجه اجتماعی یافته است. این هشدار روان‌پزشکان، جامعه‌شناسان، ارتباط‌گران و اقتصاددانان می‌تواند توجه ما را به سطح اجتماعی مساله ناامیدی و ناتوانی در گفت‌وگو جلب کند. از کنار مساله جامعه و انسان ناامید نمی‌توان به آسانی گذشت، به گفته امیل سیوران اندیشمند برجسته رومانیایی «ناامیدی جمعی مهم‌ترین عامل انهدام ملت‌هاست، ملتی که دچار آن شده هرگز نخواهد توانست دوباره روی پای خود بایستد» ناامیدی به قهرمانی یا بی‌ارادگی می‌انجامد و بیشتر بی‌ارادگی. جامعه ما نیازمند عبور از این دو آفت و آسیب است و چه راهی برای تحقق آن ممکن‌تر و البته دشوارتر از کنش‌ورزی‌های گفت‌وگومحور و امیدبخش که خود باید موضوع گفت‌وگو شود.

منبع: روزنامه‌ها 22 آذرماه 1402